

## اندر باب اخلاق و سیاست / جستارهای فلسفی

پرسش: اخلاق و سیاست، به عنوان دو رشته مشخص و مجزای علمی، چگونه با یکدیگر ارتباط می‌یابند؟

پاسخ: بحث از رابطه میان اخلاق و سیاست که مطمح نظر ماست، اولاً و بالذات، یک بحث نظری و متعلق به حوزه اخلاق کاربردی است. چنانکه می‌دانیم فلسفه اخلاق، بنا به یک تقسیم‌بندی مشهور شامل سه شاخه است: فرااخلاق (meta-ethics)، اخلاق هنجاری (normative ethics) و اخلاق کاربردی (applied ethics). اخلاق کاربردی عبارت است از به کار بستن نظریه‌هایی که در اخلاق هنجاری پذیرفته شده است، در حوزه مسائل یومیه و هر روزه، که با آن‌ها دست به گریبانیم. به عنوان مثال، ما امروز اخلاق پزشکی، اخلاق محیط زیست، اخلاق حرفه‌ای و ... داریم. مسائل این حوزه‌ها را علوم طبیعی مرتبط با آن‌ها ارائه می‌کنند، ولی نظریه‌پردازی و داوری اخلاقی درباره آن‌ها، ذیل نظریه‌های اخلاقی شکل می‌گیرد. برای مثال، این که رحم جایگزین یا مادری جایگزین چیست و چه مولفه‌هایی دارد را پزشکان به ما می‌گویند؛ پس از روشن شدن مسئله، آنجایی که مسئله با اخلاق ارتباط پیدا می‌کند و نیاز به قضاوت اخلاقی سر برمی‌آورد، متناسب با نظریه اخلاقی‌ای که اتخاذ می‌کنیم، قضاوت‌های اخلاقی گوناگونی پدیدار می‌شوند. بنابراین مسئله، را متخصصین آن علوم می‌گویند، اما از آن حیث که به اخلاق مربوط می‌شود، کارشناسان اخلاق راه حل را ارائه می‌کنند. مثلاً قضیه کشتن مشفقانه (euthanasia)، به معنای کشتن کسی به خاطر خودش و بنا به رغبت یا میل خودش که به اشتباه «به مرگی» خوانده می‌شود، را در نظر آورید که در این حالت بیمار در مراحل

پایانی زندگی است. در چنین وضعیتی مسئله دیگر یک بحث پزشکی صرف نیست، بلکه این متخصص اخلاق است که، با اتخاذ یک نظریه اخلاقی، در این مورد تصمیم می‌گیرد. لذا، اگر متخصص اخلاق نظریه نتیجه‌گرایانه را در مواجهه با مسئله انتخاب کند، احتمالاً نتیجه‌ای متفاوت با رویکرد وظیفه‌گرایانه خواهد گرفت.

پرسش: در مورد رابطه اخلاق با سایر شاخه‌های علمی به اجمال نکاتی را فرمودید؛ این رابطه مشخصاً در مورد سیاست چگونه است؟

پاسخ: قصه اخلاق و سیاست نیز چنین است. بدین معنا که ما یک دیسیپلین یا، به تعبیر ویتگنشتاین، یک بازی زبانی داریم که در آن کنشگران سیاسی مشغول کارشان هستند. در هر کشوری از جهان امروز اعم از این که سیستم اداره آنها شاهنشاهی یا پارلمانی باشد، متناسب با انقسامات مختلف نظام‌های سیاسی، یک سری کنشگر و بازیگر سیاسی داریم که با مردم و دیگر سیاستمداران روابط سیاسی دارند و مناسبات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را با آنها تنظیم می‌کنند. از آن حیث که این مناسبات و روابط می‌توانند مورد قضاوت اخلاقی قرار گیرند، وارد حوزه اخلاق کاربردی می‌شویم و می‌توانیم به بحث پردازیم. لذا، بحث از اخلاق و سیاست عبارت است از به کار بستن نظریه‌های اخلاقی، برای تنظیم روابط سیاسی میان کنشگران سیاسی، که عموماً، پاره‌ای از این روابط بین خود کنشگران سیاسی است و البته، آنچه که مهمتر است و دغدغه خاص فیلسوفان سیاسی است، تنظیم روابط نهادهای سیاسی با مردم است.

پرسش: آیا بحث از رابطه اخلاق و سیاست، تنها محدود به شاخه اخلاق کاربردی می‌شود، یا می‌توان در شاخه‌های دیگر اخلاق، مانند اخلاق هنجاری، نیز از این نسبت سراغی گرفت؟

پاسخ: من اینجا وارد بحث‌های تخصصی علوم سیاسی، در مورد تمایز میان حکومت (government) و دولت (state)، نمی‌شوم. بحث اصلی ما رابطه میان حکمرانان سیاسی و اتباع ایشان است. دو سوال اساسی در فلسفه سیاسی مطرح است که از آن حیث که به اخلاق هم مربوط می‌شوند، می‌توانند مورد بحث ما قرار گیرند؛ نخست این که، چه کسی باید حکومت کند و دیگر، پرسش از چگونگی حکومت کردن است. این دو سوال کلاسیک هستند و از زمانی که بحث از دولت و حکومت در فلسفه سیاسی به میان آمده است، مطمح نظر بوده‌اند. این دو سوال از این حیث با اخلاق در ارتباطند که صبغه‌ای هنجاری دارند و اساساً ارتباط اخلاق و سیاست از همین جا آغاز می‌شود. چون اخلاق یا علم اخلاق یک نظام مبتنی بر هنجار (normative based discipline) است، یعنی تمام گزاره‌های آن از سنخ باید و نباید است.

**پرسش: آیا رویکردهای گوناگون اخلاق در این مورد با یکدیگر تفاوتی ندارند؟**

پاسخ: بله، البته شدت آن در نحله‌های مختلف اخلاق متفاوت است. به عنوان مثال، مفهومی چون الزام (obligation) در نحله وظیفه‌گرا نسبت به دو نحله دیگر اخلاق هنجاری، یعنی اخلاق نتیجه‌گرا و اخلاق فضیلت‌گرا، پررنگ‌تر است، البته در نحله نتیجه‌گرایی هم به چشم می‌خورد. در نحله فضیلت‌گرا مفهومی مثل قابل تحسین بودن نیز، اهمیت بیشتری می‌یابد. به هر حال خروجی این بحثها در فلسفه اخلاق، گزاره‌های هنجاری هستند. به این معنا، چون سوالات و گزاره‌های هنجاری مطمح نظر اخلاق هنجاری هستند و در سیاست نیز از این دست گزاره‌های هنجاری سخن می‌رود، در نتیجه میان علم اخلاق و علم سیاست ارتباط ایجاد می‌شود. به این معنا که، «چه کسی باید حکومت کند» یا «چگونه باید حکومت کند» سوال‌های هنجاری‌ای هستند که از منظر اخلاق هنجاری مورد توجه قرار

می‌گیرند و از آنجا که در حوزه سیاست هم مطرح می‌شوند، به این ترتیب اخلاق و سیاست با یکدیگر ارتباط می‌یابند.

پرسش: با توضیحات شما، به چگونگی ارتباط میان اخلاق و سیاست از منظر کلی پی بردیم، اما پرسش کاربردی این است که چگونه می‌توان کنش‌های سیاسی را مورد قضاوت اخلاقی قرار داد؟

پاسخ: محک زدن روابط و مناسبات سیاسی از منظر اخلاقی به چند طریق می‌تواند صورت بگیرد. نخست این که آیا ما اساساً، در سیاست و کنش‌های سیاسی اصول اخلاقی عامی داریم یا نه؟ البته این سوال ناظر به یک بحث کلی است که بسیاری از متخصصین اخلاق به آن پرداخته‌اند. بحث از عام‌گرایی و خاص‌گرایی در اخلاق ناظر به همین بحث است. لذا اتخاذ موضع در برابر این پرسش، بر نوع کنش‌های سیاسی ما تاثیر می‌گذارد. مثلاً اخلاق فایده‌گرا یک رهیافت یا رویکرد (approach) است، مبنی بر اینکه که ما یک اصل اخلاقی داریم و آن اصل فایده (utility) است؛ و یا اگر موضع اصل‌گرایانه (principlist) اتخاذ کنیم قائل به این خواهیم بود پس که می‌توان اصول اخلاقی داشت، اما این که آیا یک اصل داریم یا اصول چندگانه، پرسشی است که پیش از آن مطرح می‌شود. یعنی آیا رهیافت ما یک اصلی (monistic) است یا چند اصلی (pluralistic). اگر رهیافت ما یک اصلی باشد، تکلیف، به یک معنا، روشن‌تر است. البته این رهیافت مشکلات خاص خود را نیز دارد، اما در هر صورت، کار را برای داوری اخلاقی آسان‌تر می‌کند؛ به این طریق که، از همان یک اصل برای داوری استفاده می‌کنیم. اما اگر کثرت‌گرا باشیم، کار دشوار می‌شود؛ زیرا گاهی این اصول با یکدیگر متعارض می‌شوند. مثلاً کسی، مثل دیوید راس، از اخلاق در نظر اول (the ethics of prima facie duties) سخن می‌گوید. او معتقد است که با تنها در نظر داشتن یک اصل اخلاقی نمی‌توان نتیجه درست گرفت، بلکه باید از شهودهای اخلاقی متعارف انسان‌ها کمک گرفته شود. اینجاست که این پرسش پدید می‌آید که اگر میان این اصول تعارض پدید آمد، اتفاقی که در اکثر

دوراهی‌های (dilemma) اخلاقی زندگی هر روزه ما رخ می‌دهد، چه باید کرد و چگونه می‌توان به داوری اخلاقی موجه رسید؟

پرسش: یعنی اتخاذ رویکرد کثرت‌گرایانه ممکن است ما را در انتخاب‌های اخلاقی دچار مشکل سازد؟ حالا فرض کنیم ما رهیافتی یک‌اصولی اتخاذ کردیم، و مثلاً بر برتری و رجحان اصل عدالت بر سایر اصول انگشت‌تاکید نهادیم، آیا این انتخاب مشکلات خاص خود را ندارد؟ در مورد دیدگاه‌های فضیلت‌گرایانه و مشکلات احتمالی آن‌ها برای کاربردشان در حوزه سیاست نیز توضیح بفرمایید.

پاسخ: سوال خوبی طرح کردید. اینکه اصل عدالت یکی از اصول اخلاقی باشد، در یک دیدگاه اصل‌گرا، قابل قبول است، اما این که تنها اصل اخلاقی باشد و یا این که بر سایر اصول اخلاقی رجحان داشته باشد، امری مناقشه‌برانگیز است. نکته مهم دیگری که به نظر من، باید درباره آن صحبت کرد، این است که وقتی در مورد اخلاق سیاسی صحبت می‌کنیم، آیا در مورد فضائل اخلاقی سخن می‌گوییم به این معنا که در تنظیم مسائل سیاسی و اجتماعی تا چه اندازه باید بر فضایل تاکید کنیم؛ یا در مورد وظائف اخلاقی یا آثار و نتایج اخلاقی‌ای که بر عمل ما مترتب است.

پرسش: با توجه به این توضیحات، خود شما کدام رهیافت را سودمند می‌انگارید؟

پاسخ: بنده، اگر بخواهم در این رابطه اتخاذ موضع کنم، معتقدم که اگر تنظیم مناسبات اخلاقی در حوزه سیاست بر اساس نتیجه‌گرایی باشد، بیشتر مثمر ثمر است. من معتقدم که تاکید بر فضایل اخلاقی چندان در این حوزه از ما دستگیری نمی‌کند. آن نحله‌ای که شهوذهای اخلاقی ما را در برمی‌گیرد، نتیجه‌گرایی (consequentialism) است. تنظیم مناسبات سیاسی و اجتماعی، در حوزه بین‌الملل، و تنظیم روابط سیاسی حاکمان و محکومان عموماً از این اصل پیروی می‌کند و چیزی جز این نیست.

البته توجه دارید که نتیجه‌گرایی‌ای که بنده از آن سخن می‌گویم، خود چند نحله دارد: خود‌گرایی (egoism)، دیگر‌گرایی (altruism) و فایده‌گرایی (utilitarianism). تصور می‌کنم که فایده‌گرایی، گذشته از این که مبتنی بر rule یا act باشد، که در ادامه بحث مورد توجه قرار می‌گیرد، اساساً بهترین نحله، برای تنظیم مناسبات اخلاقی، در حوزه سیاست است؛ یعنی باید کاری را انجام داد که متضمن تولید بیشترین سود و کمترین ضرر برای اکثریت افراد جامعه باشد و یا تولید بیشترین خوشبختی را به همراه باشد. خوشبختی نیز، در این معنا، همان لذت کاملاً ملموس برای اکثریت کنشگران و مردم یک جامعه است. لذا، به عقیده من، این بهترین اصل برای تنظیم اخلاقی این روابط است. مفهوم فایده (utility) در این بحث حائز اهمیت است و عدالت هم، در حوزه روابط سیاسی و اجتماعی، باید با مدنظر قرار دادن ترجمه شود؛ زیرا تصور من این است که به این طریق، تنظیم مناسبات اخلاقی بهتر می‌تواند شهادهای اخلاقی ما را دربرگیرد.

پرسش: دستگاه اخلاقی‌ای، مانند دستگاه اخلاقی، راس که کثرت‌گراست، چه راه‌حلی برای تنظیم مناسبات سیاسی به شیوه اخلاقی دارد؟ آیا فکر نمی‌کنید اتخاذ روشی تک‌اصولی، مثل نتیجه‌گرایی، مشکلاتی به همراه داشته باشد؟

پاسخ: در مورد شهود‌گرایی دستگاه اخلاقی راس هم، مشکلات پیش رو کم نیست. در این روش باید مفهوم شهود را به نحوی روشن کرد و حدود و ثغورش را آشکار کرد که بتوان از آن به نحو بین‌الذهانی سخن گفت، به نظر می‌رسد که در این صورت، بهتر می‌توان به تنظیم مناسبات اخلاقی در حوزه سیاست پرداخت، زیرا شهودهای ما در حوزه اخلاق، معمولاً به داشتن یک وظیفه یا مهم‌ترین وظیفه گواهی نمی‌دهند. مثلاً، در کنش‌های سیاسی معمولاً نمی‌توان گفت که عدالت تنها اصل هدایت‌کننده و یا مهم‌ترین اصل، در راستای اتخاذ قضاوت اخلاقی موجه، است. البته عدالت بسیار مهم

است، اما به نظر می‌رسد این که عدالت تنها اصل اخلاقی هدایت‌کننده ما باشد، با شهودهای اخلاقی ما ناسازگار است. می‌توان پاره‌ای از افعال را نشان داد که اگرچه کنشگر آن‌ها را انجام می‌دهد، اما عدالت مطمح نظر او نبوده است، لذا تلقی بنده این است که، وقتی در مورد اصول اخلاقی صحبت می‌شود، عدالت نمی‌تواند تنها اصل یا مهم‌ترین اصل باشد. اگر نحله اخلاقی راس رهیافتی باشد که کوشیده میان وظیفه‌گرایی و نتیجه‌گرایی، با همه مشکلات پیش رو، الفتی ایجاد کند، من نگاه کثرت‌گرایانه‌اش را می‌پسندم؛ به این معنا که عدالت در کنار سایر اصول، چون وفای به عهد و احترام به دیگران و ...، یک اصل است و نباید سایر اصول را به آن تحویل کرد. در عین حال فکر می‌کنم که، با توجه به هرم اخلاقی جامعه، باید نتیجه‌گرایی را جدی گرفت. لذا، اتخاذ این موضع، یعنی کثرت‌گرایی راسی، با نگاه فایده‌باور همراه است که در برخی از اصول دستگاہ اخلاقی راس دیده می‌شود. در عین حال، باید بکوشیم یک تلقی بین‌الذهانی از شهود به دست دهیم؛ زیرا اگر قصه به ذهنی بودن قضاوت‌های اخلاقی ما احاله شود، مشکل‌ساز می‌شود. باید به سمتی حرکت کنیم که بتوان حاکمان را، از نظر اخلاقی، نقد کرد و این تنها با یک تلقی بین‌الذهانی از شهود ممکن است. لذا به طور خلاصه، وظیفه‌گرایی صرف و اخلاق فضیلت‌گرا نمی‌توانند در سه موضع مهم اخلاق هنجاری در حوزه سیاست، از ما دستگیری کنند؛ زیرا این دو، علی‌رغم بصیرت‌های بسیار سودمندشان، بیشتر در حوزه اخلاق نخبگان به کار می‌آیند. لذا، برای به دست دادن تلقی‌ای از نقد اخلاقی، باید تمهیدی بیاندیشیم که نگاه‌های اخلاقی اصل‌محور، که از ذهنیت کمتری برخوردارند، به کار بسته شوند. به نظر می‌رسد، نگاه راسی، با تعدیل‌هایی که باید در آن صورت بگیرد، در این میان کارآمد است.

پرسش: رهیافت مطلوب خودتان را، تحت عنوان شهودگرایی راسی با تاکید بر اصل نتیجه گرایی، توضیح فرمودید؛ اما چرا فضیلت گرایی را، برای تنظیم مناسبات اخلاقی در سیاست، ناکارآمد تلقی می کنید؟

پاسخ: البته مفهوم فضیلت (virtue) اهمیت زیادی دارد. در زمینه اخلاق فضیلت گرا نیز دو تلقی از فضیلت وجود دارد که برداشت نخست و کلاسیک آن به ارسطو باز می گردد. فضیلت گرایی در سده های جدید، به ویژه با مقاله ای که خانم الیزابت آنسکومب در سال ۱۹۵۸، با عنوان (modern moral philosophy) نوشت، بار دیگر احیا شد. پس از آن کسانی چون مک اینتایر و دیگران، از دهه ۱۹۷۰ به اینسو، صورت بندی های نوینی از آن ارائه کردند. در این نحله از اخلاق فضیلت محور، که رهیافتی کلاسیک است، آنچه که مهم است، صادر شدن فعل اخلاقی از فاعل اخلاقی است. اما نحله دیگری هم وجود دارد که سردمدار امروزی آن فیلسوف اخلاق آمریکایی، مایکل اسلات، است. در این مکتب بیش از آن که بر بروز و ظهور فعل تاکید شود، بر انگیزه ها، عادات و هر آنچه که معتقدات کنشگران اخلاقی را تشکیل می دهد تاکید می شود و اعتقاد بر این است که باید رابطه وثیقی میان معتقدات، عادات و انگیزه های کنشگر اخلاقی و عملی که از او صادر می شود، وجود داشته باشد. ملاحظه می کنید که در این دو نحله اخلاقی، به سمت ذهنی بودن (subjectivity) و، به قولی، فاعل محور بودن (agent-based) اصول اخلاقی حرکت می کنیم. مشکل این نگاه آن است که هر چه بیشتر به سمت فاعل محور بودن حرکت کنیم و داوری اخلاقی سوژه محور شود، راه بر بحث و فحص بین الاذهانی، برای داوری اخلاقی در مورد کنش سیاسی، بسته می شود. در حوزه سیاست، که نقد اخلاقی کنشگران سیاسی مطرح نظر است، شاید تئوری های مبتنی بر قواعد (rule-based)، مثل نتیجه گرایی و فایده گرایی و اخلاق در نظر اول راس، بهتر به ما کمک کند. تکرار می کنم که آن نحله اخلاقی که بهتر می تواند روابط اخلاقی ما را تنظیم کند و کارآمدتر است، رویکرد



راسی با صبغه‌های نتیجه‌گرایانه است، که هم شهودهای اخلاقی نتیجه‌گرایانه ما را مطمح نظر دارد، هم به نتایج عمل توجه دارد و هم از تکثر اصول دفاع می‌کند؛ هر چند، این رویکرد نیز مشکلاتی دارد، که من در کتاب اخیرم به آن پرداخته‌ام.

در هر صورت می‌توان نتیجه گرفت که داوری اخلاقی نمی‌تواند بر اساس فایده یا لذت یا نتیجه صرف صورت بگیرد. به همین خاطر باید، ضمن در نظر داشتن این بصیرت که نتیجه برای اکثریت اجتماع مهم است، به نحوی این اصل را به کار بست که سازمان‌دهنده شهودهای اخلاقی ما باشد.

پرسش: شهودی که شما از آن صحبت می‌کنید، اندکی مبهم است و ممکن است شائبه ذهنی بودن و در معرض نقد همگان نبودن را به ذهن متبادر کند؛ یعنی همان خطری که شما برای فضیلت‌گرایی و سایر رهیافت‌ها بر شمردید. اگر ممکن است در این مورد نیز توضیحات لازم را بفرمایید.

پاسخ: در مورد شهود، لازم به ذکر است که اولاً، شهود گاهی به صورت مشترک لفظی مورد استفاده قرار می‌گیرد. شهود عرفانی و حتی شهود فلسفی، در معنای افلاطونی کلمه، ملک طلق پاره‌ای از افراد است و همگان را به آن‌ها راه نیست. یعنی شخص باید مقدماتی را فراهم کند و تمهیداتی عملی و نظری بچیند تا به آن نائل آید. این معنا از شهود اصلاً مطمح نظر ما نیست. شهودی که ما از آن سخن می‌گوییم، بین‌الذهانی است و ملک مشاع است تا این که ملک طلق کسی باشد. نسب‌نامه آن به یک معنا به دکارت می‌رسد و پس از آن به وسیله فیلسوفان دیگر طرح شد؛ در فلسفه اخلاق، به یک معنا، نخست جورج ادوار مور در آغاز قرن بیستم از شهود‌گرایی دلالت‌شناسانه سخن گفت و سپس در ادامه، راس شهود معرفت‌شناسانه کلاسیک را مطرح کرد. راولز و آئودی نیز شهود‌گرایی معتدل را عنوان کرده‌اند. در این تلقی از شهود‌گرایی همگان می‌توانند مشارکت داشته باشند. در این شهود هم فرد باید تمهید مقدمات کند، بدین معنا که لازم است صرفاً یک‌سری توانایی‌هایی را که باید داشته

باشد، کسب کند. یک بچه بلوغ ذهنی کافی و لازم را برای درک عقلانی ندارد، اما انسان‌هایی که از رشد ذهنی کافی برخوردارند، می‌توانند در این بازی شرکت کنند. بیت‌الغزل این دیدگاه شهودی این است که شخص به نحو غیراستنتاجی حکم می‌کند؛ برای توضیح بیشتر در شهود دکارتی به، همین نحو انسان تصدیق می‌کند که چیزی که رنگ دارد، جرم هم می‌تواند داشته باشد و این تصدیق مبتنی بر یک‌سری صدق‌های دیگر نیست، گزاره تحلیلی نیز نیست، بلکه فقط لازم است که فرد معنای رنگ و جرم و جسم بودن را بفهمد. مور همین مسئله را در مورد نحوه فهم مفاهیم و تصاویر اخلاقی بیان می‌کرد و راس آن را در مورد تصدیقات اخلاقی به کار می‌برد. نزد مور بیشتر صبغه دلالت‌شناسانه این شهودها مطرح شد و راس و دیگران بیشتر جنبه معرفت‌شناسانه آن را مورد بحث قرار دادند.

پرسش: آیا فکر نمی‌کنید این شهود، برای آنکه بتواند بیشتر در فضای بین‌الذهانی بتواند مورد نقد و داوری قرار گیرد، به تمهیداتی، چون ایجاد فضای عمومی (public sphere) هابرماس، نیاز دارد یعنی آیا کنش ارتباطی و مکالمه در این فضای عمومی نمی‌تواند از خطر شخصی شدن این شهود و تعارض‌های احتمالی آن با سایر شهودها بکاهد و معیار و شاخصی برای انتخاب بهترین راه ممکن به دست دهد؟

پاسخ: این که چه مقدار شهود ما بین‌الذهانی است، بحثی گشوده است و همچنان درباره آن بحث می‌شود. شما اشاره خوبی به هابرماس داشتید، البته من در زمینه اندیشه‌های هابرماس متخصص نیستم، اما تفکیکی که هابرماس میان دموکراسی توافقی (aggregative democracy) و دموکراسی گفتگویی و مشارکتی (deliberative democracy) قائل می‌شود، می‌تواند به خوبی بر بحث ما پرتو افکند. هابرماس از دموکراسی گفتگویی دفاع می‌کند و شاید این دموکراسی مشارکتی بستر مناسبی، برای دفاع از بین‌الذهانی بودن شهود، باشد. زیرا یکی از بحث‌های مهم شهود این است که

اگر من مسئله‌ای را، بنابر شهودم، خوب فرض کنم و شما آن را بد پندارید آنگاه چه باید کرد؟ زیرا همانطور که اشاره کردم، باید کاری کنیم که راه برای نقد اخلاقی در زمینه سیاست، باز شود، چرا که اگر نتوان نقد اخلاقی کرد، بحث ما فایده‌ای نخواهد داشت. شاید یکی از راهکارهای این بحث آن باشد که بکشیم، وقتی که شهودها متعارض می‌شوند، باب بحث و فحص را، برای فضای عمومی در دموکراسی گفتگویی، بگشاییم تا ارکان عمومی مثل رسانه‌ها و مطبوعات، بتوانند به ما کمک کنند؛ زیرا باید دید هر شهودی مبتنی بر چه مفروضاتی است و چه آثار و نتایج و لوازمی دارد. شاید بتوان درباره شهودها، از طریق لوازمی که دارند، داوری و گفتگو کرد. البته، ممکن است برخی این مسأله را در مورد بدیهیات نیز مطرح کنند؛ سخن ما در مورد این افراد نیست. بحث ما در مورد عقلایی است که می‌کوشند روابط میان حاکمان و محکومان در یک نظام سیاسی را، به نحو عقلانی و اخلاقی، تنظیم کنند. لذا، شهودهای متعارف مطمح نظر است. این فضای گفتگو که می‌توان از آن به دموکراسی گفتگویی و مشارکتی نیز تعبیر کرد، فضایی است که به ما کمک می‌کند تا بتوانیم از شهودهای ذهنی به شهودهای بین‌الذهانی برسیم، که قوام‌بخش و نظام‌بخش قواعد اخلاقی‌ای است که از آن‌ها سخن می‌گوییم. به این معنا که، بتوانیم آن‌ها را نقد کنیم و در حوزه سیاست به کار بریم بنابراین، به این شکل می‌توانیم از فضای بین‌الذهانی برای عقلانی کردن شهودها یاری بگیریم. مثلاً امروزه در کشور ما از عدالت خیلی بحث می‌شود. اگرچه هیچ کس نیست که مخالف گزاره شهودی «عدالت خوب است» باشد، اما فضای گفتگو و مشارکتی به کمک که بتوانیم در یابیم که اولاً، به چه طریقی می‌توان به عدالت رسید و ثانیاً، در این مسیر چه سیاست‌هایی باید اتخاذ شود و این سیاست‌ها چه آثار و نتایجی دارد. در غیر این صورت، تنها تصدیق اینکه اصل اخلاقی عدالت موجه است، در عین حال که بسیار اهمیت دارد، اما مشکلی را حل نمی‌کند. لذا، از طریق گفتگوی مشارکتی می‌توانیم به لوازم این اصل و سیاست‌هایی که برای نائل آمدن به آن اتخاذ می‌کنیم، دست یابیم. نتیجه سخن این است که: اولاً،

شهود مورد نظر ما کاملاً زمینی است و غیر استنتاجی بودن، قوام بخش آن است؛ ثانیاً، باید بکوشیم این شهود زمینی ذهنی و سبژکتیو نماند، بلکه بین الاذهانی شود.